

استاد علامه: آقای سید محمد حمین طباطبائی

اسلام با احتیاجات واقعی هر

عصری پاسخ میدهد

(۳)

اسلام از نظر اینکه آئینی است جهانی و نظر خاصی بجماعتی مخصوص و زمان و مکان معینی ندارد در تعلیم و تربیت مخصوص خود، «انسان طبیعی» را در نظر گرفته یعنی نظر خود را تنها بساختمان مخصوص انسانیت معطوف داشته که شرایط یکفردانسان عادی در آن جمع باشد و مصداق انسان است عرب باشد یا عجم، سیاه یا سفید، گدایا توانگر قوی باشد یا ضعیف، زن یا مرد؛ پیر یا برنا، دانا یا نادان.

«انسان طبیعی» یعنی انسانیکه فطرت خدادادی را داشته و شعور و اراده او پاک باشد و با او هام و خرافات لکه دار نشده باشد که ما او را انسان فطری مینامیم.

هرگز نمی شود تردید نمود که امتیاز نوع انسانی از حیوانات دیگر تنها با این است که انسان به نیروی خرد مجهز است و در پی مودن راه زندگی «عقل و فکر» را بکار می بندد؛ در حالیکه حیوانات دیگر از این نعمت خدادادی بهره مند نیستند.

فعالیت هر حیوان زنده (جز انسان) مرهون شعور و اراده ایست که تنها عامل آن عواطف آن حیوان میباشد که با ظهور و هیجان خود وی را بسوی مقاصدش رهبری کرده و او را در بگرفتن تصمیم مینمایند و در اثر اراده فعالیت زندگی را دنبال کرده بی آب و غذا و سایر لوازم زندگی ویژه خود میرود.

تنها انسان است که علاوه بر هیجان شدید عواطف گوناگون مهر و کینه و دوستی و دشمنی و بیم و امید و هر گونه عاطفه دیگر مربوط بجنب و دفع، مجهز بایکجهاز قضائی است که با بررسی بدعاوی عواطف گوناگون، و قوای مختلف، مصلحت واقعی عمل را تشخیص داده و طبق آن قضاوت نموده گاهی با وجود خواست شدید عواطف، اقدام بعمل رانجوز نکرده، و گاهی با وجود کراهت قوا و عواطف، لزوم اقدام را گوشزد کرده و

انسان را بفعالیت و ادار می نماید ، و گاهی در صورت توافق میان مصلحت و خواست آنها موافقت خود را اعلام میدارد .

اساس مکتب تربیتی اسلام .

روی همین اساس و نظر باینکه تربیت کامل هر نوعی باید با پرورش امتیازات و مشخصات همان نوع انجام گیرد اسلام اساس تعلیم و تربیت خود را روی اساس « تعقل » گذاشته است نه عاطفه و احساس ! .

و از همین جا است که دعوت دینی در اسلام بسوی يك سلسله عقاید باک و اخلاق فاضله و قوانین عملی است که انسان فطری را تعقل خدادادی خود و خالی از شائبه اوهام و خرافات صحت و واقعیت آنها را تایید میکند .

آنچه انسان فطری درك میکند

انسان فطری با فطرت خدادادی خود درك میکند که جهان پهناسور هستی از کوچکترین اجزاء اتمی آن گرفته ، تا بزرگترین کهکشانها ، با نظام شگفت آور و با دقیقترین قوانین جاریه خود بسوی خدای یگانه برگشته ، و پیدایش آن و آثار و خواصی که بدنبال پیدایش بوجود می آید و فعالیتهای بیرون از شمار آن همه و همه آفریده و ساخته اوست .

انسان فطری درك میکند که جهان هستی با این همه اجزاء پراکنده خود يك واحد بزرگ را تشکیل میدهد که در آن همه اجزاء بهم دیگر مربوطند و همه چیز (مطلقاً) در همه چیز دخالت دارد و همبستگی کامل میان آنها حکم فرما است .

عالم انسانی که جزء بسیار کوچکی از بیکرۀ جهان و قطره ناچیزی از این دریای پهناسور و بیکران میباشد پدیده ای است که همه جهان هستی در پیدایش وی سهم داشته و در حقیقت ساخته همه جهان ، یعنی : آفریده اراده خدای جهان میباشد .

و چنانکه خودش فرزند جهان آفرینش میباشد در پرتو رهبری و تربیت جهان آفرینش زندگی مینماید ، جهان آفرینش است که با بکار انداختن عوامل بیرون از حد و حصر ، انسان را باین شکل در آورده است و هم اوست که انسان را با قوا و ابزار درونی و بیرونی خاصی مجهز ساخته ، و اوست که انسان را با وسایل گوناگون قوا و عواطف و تمقل و بالاخره از راه شعور و اراده بسوی مقاصدی که سعادت حقیقی و یراتضمین مینماید رهبری میکند آری انسان موجودی است که باشعور و اراده آزاد خیر را از شر و نفع را از ضرر تمیز میدهد و در نتیجه « فاعل مختار » است ؛ ولی نباید از این نکته غفلت کرد که جهان آفرینش « یعنی اراده خدای جهان » است که این همه نقش و نگار را در بیرون و درون وی ترسیم نموده و او را يك پدیده مختاری ساخته و آزاد بار آورده است .

انسان فطری بدنیاال همین افکار از راه عقل و فکر بی تردید درك میکند که سعادت و خوشبختی و عبارت ساده تر مقصد حقیقی وی در زندگی همان سرمنزلی است که جهان آفرینش که پدید آورنده و پرورنده اوست برای او تشخیص داده و او را بسوی آن با ابزار آفرینش سوق داده و رهبری میکند و این مقصد نیز همان چیزی است که اراده خدای یگانه هستی دهنده و پرورنده انسان و جهان بآن تعلق گرفته و برای انسان صلاح دیده است (درست دقت شود)

انسان فطری پس از این مقدمات قضاوت خواهد کرد که یگانه راه خوشبختی و سعادت در مسیر زندگی برای او همین است که پیوسته موقعیت وجودی خود را در نظر گرفته و خود را جزء متصل ولایتك و تحت حکومت جهان آفرینش و آفریده حقیقی خدای آفرینش دانسته و هرگز ازین موقعیت غفلت نرزد و در هر حرکت و سکونی و در برابر هر فعلیتی، تکالیف لازم الاجراء خود را از لابلای دفتر آفرینش خوانده و بموقع اجراء گذارد.

خلاصه تکالیف پیشمار این کتاب اینست که در زندگی جز برای خدای یگانه برای کسی نباید خضوع و کوچکی نمود و طبق آنچه عواطف انسانی و خواستهای وجودی اقتضا دارد بشر طاعتی عقل باید عمل انجام داد.

مقررات ثابت و متغیر

این اقتضائات که در قیافه احکام و قوانین در نظر انسان مجسم میشود بدو بخش متمایز تقسیم میشود:

۱- احکام و قوانینی که حافظ منافع حیاتی «انسان» میباشد (از نظر اینکه انسان است و در حال دسته جمعی زندگی مینماید، در هر عصر و در هر منطقه و با هر مشخصاتی که باشد) مانند يك قسمت از عقاید و مقررات که عبودیت و خضوع انسان را نسبت بآفریدگار خود (که هیچگونه تغییر و زوالی را باوراهی نیست) مجسم میسازد، و مانند کلیات مقرراتی که با اصول زندگی انسانی از غذا و مسکن و ازدواج و دفاع از اصل حیات و زندگی اجتماعی که انسان برای همیشه باجرای آنها نیازمند است.

۲- احکام و مقرراتی که جنبه موقتی یا محلی یا جنبه دیگر اختصاصی داشته و باختلاف طرز زندگی اختلاف پیدا میکند البته این بخش با پیشرفت تدریجی مدنیت و حضرات، و تغییر و تبدیل قیافه اجتماعات و بوجود آمدن و از بین رفتن روشهای تازه و کهنه، قابل تغییر است.

مثلا در روزگاری که بشر با پای پیاده و یا با اسب و استروالاغ از هر بیراهه ای عبور کرده و از منطقه ای بنطقه ای انتقال می یافت تقریباً به بیش از تأمین ساده راهبانیازی نبود در حالیکه وسائل حیرت آور کنونی هزاران مقررات باریک و پیچیده شهری و بیابانی و دریایی و هوایی را ایجاب میکنند.

انسان اولی که زندگی ساده‌ای داشت و تقریباً سرو کارش با مواد اولیه بود، و با مقررات ساده حواجی خوردن و پوشاک و مسکن و تمایلات جنسی خود را رفع مینمود، اگرچه در عین حال تمام وقت خود را با کار کم نتیجه و پر زحمت اشغال میکرد، ولی امروزه که باروش برق آسانی راه زندگی رامی‌یابند و بواسطه تراکم عجیب کار، کارها جنبه فنی بخود گرفته و ناچار برشته‌های مختلف تخصصی تقسیم شده و هزاران گوشه و کنار پیدا کرده است که روزانه به همراهی هزاران مقررات خودنمایی میکنند.

اسلام که نظر تربیتی خود را معطوف انسان فطری داشته و با دعوت خود اجتماع بشر را با اجتماع پاک فطری که دارای اعتقاد پاک فطری و عمل پاک فطری و مقصد پاک فطری است رهبری مینماید، همان افکار بی‌شائبه انسان فطری را در اعتقاد و عمل، برنامه لازم الاجرا خود قرار داده است.

و در نتیجه مقررات خود را بدو بخش ثابت و متغیر تقسیم نموده و بخش اول را که روی اساس آفرینش انسان و مشخصات ویژه او استوار است بنام دین و شریعت اسلامی نامیده و در بر تو آن بسوی سعادت انسانی رهبری میکند: «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم» سوره روم آیه ۳۰- ترجمه: روی خود را بسوی دین نموده و استوار باش در حالی که میان روی را روش خود قرار دهی، دین همان (مقتضای) آفرینش خدائی است که مردم را روی همان نوع خلقت آفریده و خلقت خدائی تغییر پذیر نیست دینی که بتواند انسانیت را اداره کند همان است.

ضمناً باید دانست بخش دوم که مقرراتی قابل تغییر است و بحسب مصالح مختلف زمانها و مکانها اختلاف پیدا میکند، بعنوان آثار و ولایت عامه، منوط بنظر نبی اسلام و جانشینان و منصوبین از طرف اوست که در شماع مقررات ثابت دینی و بحسب مصلحت وقت و مکان آنرا تشخیص داده و اجراء نمایند. البته اینگونه مقررات بحسب اصطلاح دین، احکام و شراعی آسمانی محسوب نمیشود و دین نامیده نشده است (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) سوره نساء آیه ۶۳: «ای ایمان آورندگان اطاعت کنید خدا و فرستاده او و اولوا الامر را».

اینست اجمال پاسخ اسلام با احتیاجات و اقمی هر عصر و در عین حال این مسئله بتوضیحی بیشتر ازین نیازمند است و کنجکاوی زیادتری میخواهد و متأسفانه بر اثر ضیق مجال ناگزیر شدیم که بهمین اندازه قناعت کنیم، در عین حال امیدواریم در مقاله دیگری بتوانیم بوظیفه توضیح این بحث نیز قیام نموده و مسئله را روشن تر سازیم.